

بررسی و تبیین پیامدهای روانشناختی شخصیت صدام حسین بر سیاست داخلی و خارجی عراق

محمد جواد موسی نژاد^۱، زهراء الکعبی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۹

چکیده: مطالعه ویژگی‌های روانشناختی و شخصیتی رهبران سیاسی، موضوعی اساسی در روانشناسی سیاسی است، زیرا به توضیح الگوهای رفتار سیاسی آنها و تأثیر آن بر شرایط کشورهاشان کمک می‌کند. اهمیت این تحقیق در بررسی شخصیت صدام حسین، یکی از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین رهبران عرب، از منظر روانشناختی سیاسی است و نشان می‌دهد که چگونه ساختار شخصیتی او در سیاست داخلی و خارجی عراق منعکس شده است. هدف این تحقیق، شناسایی ویژگی‌های روانشناختی متمایز شخصیت صدام حسین، تجزیه و تحلیل تأثیر مستقیم آنها بر ماهیت حکومت داخلی و سیاست‌های خارجی او و نشان دادن پیامدهای ناشی از آن در سطوح محلی و منطقه‌ای است. این مطالعه با این سوال اصلی آغاز می‌شود: برجسته‌ترین ویژگی‌های روانشناختی و شخصیتی صدام حسین کدامند و چگونه در شکل‌گیری سیاست‌های داخلی و خارجی او نقش داشته‌اند؟ فرضیه اصلی این است که خودشیفتگی، عقده حقارت، پرخاشگری و تمایل به برتری که از ویژگی‌های شخصیت صدام بود، منجر به ایجاد یک نظام سیاسی داخلی اقتدارگرا و یک سیاست خارجی توسعه‌طلبانه و تقابلی شد که بر ثبات و جایگاه بین‌المللی عراق تأثیر منفی گذاشت. در این راستا از روش توصیفی تحلیلی بهره گرفته شد و این تحقیق با رویکرد مطالعه موردی انجام شد. چارچوب نظری آن بر اساس نظریه خودشیفتگی کرنبرگ، نظریه حقارت و عقده برتری آدلر و نظریه رهبری آشویگر لاسول بود. نتایج نشان داد که این ویژگی‌های روانشناختی، خود را به شکل سیاست‌های سرکوبگرانه داخلی و جنگ‌های تهاجمی خارجی نشان دادند و آثار بسیار زیادی بر سیاست داخلی و سیاست خارجی عراق برجای گذاشتند.

واژگان اصلی: صدام حسین، عراق، سیاست داخلی، سیاست خارجی، خودشیفتگی، پرخاشگری، برتری

جویی.

^۱ استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. (نویسنده مسئول)

ایمیل: mousanejad@soc.ikiu.ac.ir

^۲ کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین.

مقدمه

تحلیل شخصیت رهبران کشورها در چارچوب علم روانشناسی سیاسی این امکان را به محققان علم سیاست و روابط بین الملل می‌دهد که ضمن شناخت تجلی و آثار ویژگی‌های فردی رهبران در سیاست‌های کشورها، درک عمیق‌تری از ماهیت تصمیمات دولت‌ها و کیفیت حکمرانی داشته باشند. به صورت کلی، تحولات و وقایع ابتدایی قرن بیستم و بویژه دو جنگ جهانی، موجب شد که نگاه خاصی به شناخت ویژگی‌های شخصیتی رهبران سیاسی در بین اندیشمندان دو حوزه علمی روانشناسی و علوم سیاسی شکل بگیرد که در نهایت در نیمه دوم قرن بیستم در قالب یک علم مستقل، با پژوهش‌ها و مطالعات متعددی همراه شد. پژوهش‌ها و مطالعات این چینی، بیش از هر چیزی، می‌تواند برای سیاست‌پژوهان و اندیشمندان حوزه بین الملل از آن جهت مفید واقع شود که آنان را با نحوه سیاستگذاری کشورها و سیاست داخلی و خارجی آن‌ها آشنا می‌کند.

اهمیت این موضوع و از آن جایی که منطقه غرب آسیا همواره یکی از مناطق مهم و استراتژیک در دنیا و البته پر آشوب، محسوب می‌شود و تحولات سیاسی و منطقه‌ای آن، تأثیری مستقیم بر ایران دارد، نگارندگان را بر آن داشت تا شخصیت یکی از مهم‌ترین رهبران جهان عرب در قرن بیستم یعنی صدام حسین، رئیس‌جمهور سابق عراق، را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهند. صدام به عنوان نمونه‌ای منحصر به فرد از رهبری که ویژگی‌های پیچیده روانشناختی‌اش، تأثیرات آشکاری بر روند دولت عراق، چه در داخل و چه در خارج، بر جای گذاشت، در دوران پر فراز و نشیب حکومتش، دست به اتخاذ سیاست‌هایی خاص در سیاست داخلی و خارجی عراق زد که با تبعات بسیار گسترده‌ای همراه بود. به عبارت دیگر، دوره زمانی حکومت او از سال ۱۹۷۹ میلادی تا سقوط رژیم در سال ۲۰۰۳ میلادی، مملو از تحولات سیاسی و اجتماعی و جنگ‌های منطقه‌ای بود که توضیح آنها بدون بررسی ساختار روانشناختی شخصیت او دشوار و چه بسا غیرممکن است.

نگارندگان این مقاله، تحقیق خود را بر یک فرضیه اساسی استوار کردند که ویژگی‌های روانشناختی و شخصیتی متمایز صدام حسین، که با خودشیفتگی، عقده حقارت، پرخاشگری و تمایل به برتری نشان داده می‌شوند، عامل تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی سیاست‌های داخلی او مبتنی بر ظلم و سلطه و همچنین سیاست‌های خارجی توسعه‌طلبانه او بودند که منجر به درگیری‌ها و جنگ‌های منطقه‌ای شد که بر ثبات و جایگاه بین‌المللی عراق تأثیر منفی گذاشت. در همین راستا، در این مقاله از یک رویکرد تحلیلی-توصیفی بهره گرفته شده که با یک مطالعه موردی، در پرتو سه نظریه اصلی پشتیبانی می‌شود: نظریه خودشیفتگی کرنبرگ، نظریه عقده حقارت آدلر و نظریه رهبر آشوبگر لاسول.

اهمیت این تحقیق در تلاش آن برای پیوند جنبه روانشناختی با واقعیت سیاسی و آشکار کردن نقش عوامل شخصی در شکل‌گیری یک رژیم داخلی اقتدارگرا از یک سو و یک سیاست خارجی تهاجمی از سوی دیگر است. موضوع مورد بحث صرفاً یک مطالعه تاریخی از یک دوره سیاسی نیست، بلکه تحلیلی از مکانیسمی است که از طریق آن ویژگی‌های فردی یک رهبر بر تصمیم‌گیری سیاسی و ابعاد آن تأثیر می‌گذارد.

۱. روش تحقیق:

این تحقیق با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته که با رویکرد مطالعه موردی پشتیبانی می‌شود. انتخاب این روش و رویکرد از ماهیت موضوع ناشی می‌شود، زیرا تحلیل شخصیت صدام حسین تنها از طریق داده‌های کمی امکان‌پذیر نیست. بلکه نیازمند روشی توصیفی-تحلیلی مبتنی بر مطالعه عمیق شخصیت روانشناختی او و پیامدهای سیاسی آن است. رویکرد مطالعه موردی همچنین مناسب‌ترین رویکرد برای تحقیق در مورد یک چهره رهبری خاص محسوب می‌شود، زیرا امکان بررسی دقیق ویژگی‌های فردی او و ارتباط آنها با رفتار سیاسی را فراهم می‌کند. از نظر جمع‌آوری داده‌ها، این مطالعه بر موارد زیر متمرکز بود:

۱. کتاب‌های دانشگاهی که به شخصیت صدام حسین از دیدگاه‌های سیاسی، تاریخی یا روانشناختی پرداخته‌اند.

۲. مقالات داوری‌شده در زمینه‌های روانشناسی سیاسی و روابط بین‌الملل که رویکردهای تحلیلی معاصر را ارائه می‌دهند.

۳. خاطرات شخصیت‌های سیاسی و برخی از چهره‌هایی که در زمان صدام حسین زندگی می‌کردند، از جمله گزارش‌ها و مطالعات عربی و خارجی.

۴. ادبیات نظری مربوط به نظریه‌های کرنبرگ، آدلر و لاسول، برای ارائه یک چارچوب تحلیلی که ویژگی‌های روانشناختی را به رفتار سیاسی مرتبط می‌کند.

بنابراین، روش‌شناسی به کار رفته در این مقاله، تحلیل نظری (برگرفته از ادبیات روانشناسی سیاسی) را با تحلیل کاربردی (بر اساس مطالعه موردی صدام حسین) ترکیب می‌کند.

۲. مبنای نظری؛

۱-۲- نظریه خودشیفتگی کرنبرگ

خودشیفتگی معمولاً به احساساتی اطلاق می‌شود که فرد نسبت به خود دارد. روانشناسان از

اصطلاحی تحت عنوان "وضعیت مرزی" بهره می گیرند که اصطلاحی کلی برای توصیف اختلالات شدید عاطفی است که نه در حد اختلالات روان‌نژند (نوروتیک) هستند و نه آنقدر شدید که روان‌پریش (سایکوتیک) نامیده شوند. اتو کرنبرگ از برجسته‌ترین پژوهشگران در مطالعه و درمان بالینی اختلالات شدید عاطفی هستند که به "خود" مربوط می‌شوند (Tonkin and Fine, 1985, 221). البته باید گفت که نخستین و مهم‌ترین ناهنجاری در خصوص خودشیفتگی، توسط فروید کشف شد و او از "خودشیفتگی اولیه" برای توصیف وضعیت کودکان استفاده می‌کند. اما بعدها، کرنبرگ یکی از مهم‌ترین روانشناسانی بود که در مورد خودشیفتگی مطالعات متعددی (۱۹۶۷، ۱۹۷۰، ۱۹۷۵، ۱۹۹۲) را انجام داده و تحقیقات فروید در این زمینه را گسترش داد.

اتو فریدمن کرنبرگ^۱، روانکاو و استاد روانپزشکی در کالج پزشکی ویل کورنل بود. او بیشتر به خاطر نظریه‌های روانکاوانه‌اش در مورد سازمان شخصیت مرزی و آسیب‌شناسی خودشیفتگی شهرت دارد. کرنبرگ در وین به دنیا آمد و خانواده‌اش در سال ۱۹۳۹ از آلمان نازی گریختند و به شیلی مهاجرت کردند. زمینه‌های اصلی مطالعات او خودشیفتگی، نظریه روابط ابژه و اختلالات شخصیت بوده است. در تمام مطالعات مربوط به این زمینه، چندین ویژگی مورد توافق در بیماران مرزی وجود دارد. آن‌ها به‌طور هم‌زمان دارای علائم چندین نوروز (اختلال روان‌نژندی) هستند؛ به‌عنوان مثال، ممکن است فوبیا، علائم وسواسی-جبری، اضطراب، افسردگی، تکانشگری و... را به شکلی نامنظم و آشفته تجربه کنند. یکی دیگر از ویژگی‌های رایج، رفتارهای جنسی چندشکلی و منحرف^۲ یا ابتلا به انحرافات جنسی پایدار و مشخص است. این بیماران اغلب دچار اعتیاد و سایر اختلالات مرتبط با کنترل تکانه هستند. بسیاری از بیماران مرزی از پراکندگی هویت^۳ شکایت دارند، احساس ناپایداری و عدم انسجام در خود و هویت فردی‌شان. این بیماران معمولاً در برقراری و حفظ روابط عمیق، پایدار و رضایت‌بخش با دیگران مشکل دارند. یکی از مشکلات اساسی آن‌ها، اختلال در ثبات ابژه^۴ است، به این معنا که دیگران را به‌عنوان افراد قابل اعتماد و پایدار درک نمی‌کنند و روابط آن‌ها اغلب بی‌ثبات و شکننده است. همدلی آن‌ها نیز دچار اختلال است؛ این شامل تداخل احساسات درونی آن‌ها با نحوه درک دیگران می‌شود، به‌گونه‌ای که افراد دیگر را به شکلی

¹Otto Friedmann Kernberg.

²Polymorphously perverse

³Identity Diffusion

⁴Object Constancy

تحریف شده و بیش از حد تحت تأثیر احساسات خودشان درک می کنند. فرایندهای درونی آن‌ها برای تعدیل، مدیریت، هدایت و کنترل احساسات و تکانه‌ها اغلب دچار مشکل است؛ در نتیجه برخی از این بیماران احساسات بسیار شدید، خام و کنترل نشده را تجربه می کنند. برخی دیگر احساسات بسیار محدود و سرکوب شده دارند. برخی از آن‌ها بسیار تکانشی^۱ رفتار می کنند، درحالی که برخی دیگر بیش از حد مهار شده و محدود هستند (Levy and Others, 2011, 6). کرنبرگ معتقد است که خودشیفتگی به تدریج در طول دوره‌ی نوزادی و اوایل کودکی، در دو مسیر مجزا اما موازی رشد می یابد که هر یک به دو تصویر مقدماتی از "خود" و "دیگری" منتهی می شوند. در این زمان، تمام انرژی لیبیدویی بر خود فرد متمرکز شده و به سوی ایژه‌های بیرونی هدایت نشده است. اما در این فرایند، "خود" با حمایت "انرژی لیبیدویی"، تمام هسته‌های خوب "من" را با محدود کردن اضطراب به هسته بد "من" که مبتنی بر درون مایه‌های تهاجمی است تبدیل می کند (Kernberg, 2009, 106). بر اساس تحقیقات او، افراد خودشیفته همگی از یک سطح و ویژگی‌های یکسانی برخوردار نیستند. اختلال شخصیت خودشیفته به صورت بالینی در سه سطح شدت ظاهر می شود. موارد خفیف‌تر، که به نظر "نوروتیک" می رسند، معمولاً نشانه‌هایی برای روان‌کاوی دارند. سطح دوم شدت بیماری در شخصیت‌های خودشیفته، نشان‌دهنده سندروم معمولی با تمام تظاهرات بالینی مختلف است. این بیماران نیاز به درمان برای اختلال شخصیت خود دارند. اما در سطح سوم، شدت اختلال شخصیت خودشیفته در سطح مرزی آشکار عمل می کند. علاوه بر تمام تظاهرات معمول اختلال شخصیت خودشیفته، بیمار همچنین عدم تحمل اضطراب، کنترل تکانه‌ها و کاهش شدید در عملکردهای والایش‌یافته (یعنی در توانایی او برای تولید یا خلاقیت فراتر از ارضای نیازهای بقا) را نشان می دهد. این بیماران معمولاً شکست شدید و مزمن در کار و حرفه خود، و شکست مزمن در تلاش‌های خود برای ایجاد یا حفظ روابط صمیمی نشان می دهند. در همین سطح شدت، فعالیت‌های ضداجتماعی قابل توجهی را نشان می دهند (Schmidt, 2019, 4). کرنبرگ معتقد است که خودشیفتگی در این بیماران سطح سوم، خود را به صورت پرخاشگری علیه خود یا دیگران نشان می دهد و رفتارهای ضداجتماعی را پدید می آورد. بنابراین، سندروم خودشیفتگی بدخیم، علاوه بر اختلال شخصیت خودشیفته، رفتار ضداجتماعی شدید، گرایش‌های پارانوئیدی قابل توجه، و پرخاشگری خودمحور یا دیگرمحور را شامل می شود (Kernberg, 2009, 110). این ویژگی

¹Impulsive

های روانی موجب آسیب به افرادی غیر از خود می شود. این عدم توجه آنها به دیگران، هیچ ظرفیتی برای احساس گناه یا پشیمانی برای چنین رفتارهای تحقیرآمیزی در شخص بیمار بوجود نمیآورد. کرنبرگ به این سندروم خاص که با ترکیبی از اختلال شخصیت خودشیفته، رفتار ضداجتماعی، پرخاشگری (مستقیم علیه خود و یا دیگران)، و گرایش های پارانوئید مشخص می شود، سندرم خودشیفتگی بدخیم می گوید (Kernberg, 1992, 20).

در مجموع بنا به مطالعات و تحقیقات کرنبرگ، افراد دارای خودشیفتگی شدید دارای خصیصه ها و ویژگی هایی از قبیل؛ وابستگی بیش از حد به تحسین دیگران، برجستگی خیالپردازی های موفقیت و بزرگ منشی، اجتناب از واقعیت هایی که با تصویر بزرگ منشانه آنها در تضاد است، حسادت بی اندازه، طمعکاری و بهره کشی از دیگران، احساس استحقاق، تحقیر دیگران، عدم توانایی در وابستگی به دیگران، فقدان قابل توجه همدلی با دیگران، سطحی بودن در زندگی عاطفی، عدم توانایی در تعهد به روابط یا اهداف، بی بندوباری جنسی یا بازداري جنسی، وابستگی به مواد مخدر و الکل، انگلی اجتماعی و رفتار ضداجتماعی شدید، خودکشی گری و خودآزاری شدید، پارانوئید قابل توجه، خشم خودشیفته و تکبر زیاد هستند^۱.

۲-۲- نظریه روانشناختی آدلر

آدلر را بنیان گذار مکتب روان شناسی فردی می دانند. به صورت کلی، «آلفرد آدلر»^۲ به عنوان یک روان شناس، نقش مهم و اثرگذاری بر حوزه روان شناسی سیاسی داشته و پس از زیگموند فروید به عنوان یکی از مهم ترین روان شناسان این عرصه شناخته می شود. آلفرد آدلر در سال ۱۸۷۰ در حومه وین در اتریش به دنیا آمد. در روان شناسی فردی خود بر مسئله "عقده حقارت" و "برتری جویی" تأکید زیادی داشت که بیش از هر چیزی بر اساس تجربه اش از زندگی شخصی خود بوده است. در زمان که کودک بود، بیماری راشیتیس و اسپاسم ناحیه حلق و حنجره را تجربه کرد. در حالی که فقط سه سال داشت، برادری که از کوچک تر بود، در نزدیکی او جان باخت. آدلر از همان زمان خردسالی، به شکل های مختلفی نسبت به برادر بزرگ تر خود، با توجه به مسائلی از قبیل هیکل ضعیف و نحیف

۱- برای مطالعات بیشتر در این زمینه بنگرید به:

Kernberg OF. The suicidal risk in severe personality disorders: Differential diagnosis and treatment. J Pers Disord. 2001;15(3):195-208.
1-Alfred Adler

و لاغر، راشیتسم، صورت زشت و نازیبای خود احساس عقب ماندگی داشت که به حس حقارت تبدیل شده بود. در سال های بعد او مبتلا به ذات الریه شد و حتی تا آنجا رسید که دکتر معالجتش اشاره کرده بود که او خیلی زود از دنیا خواهد رفت. از طرف دیگر، تجربه تصادف با اتومبیل داشت. چشمان او بینایی خوبی نداشتند و اندام به صورت طبیعی رشد نمی کردند. با توجه به اینکه راشیتسم داشت، نمی توانست از نظر فیزیکی حرکت داشته باشد و به خاطر همین موضوع هم همواره به برادر خودش حسادت می کرد؛ مادر آلفرد با توجه به این مسائل و مشکلاتش، او را خیلی بیش از حد مورد توجه قرار داده بود. علاوه بر این، خانواده آدلر در منطقه ای از شهر سکونت داشتند که از لحاظ دینی در اقلیت بودند، با این حال آدلر بعدها مسیحی شد. در زمان های بعدی وقتی که آدلر وارد جامعه شد و به مدرسه رفت، ضعف های او بیشتر خود را نشان داد و به نوعی حس حقارت و ضعف در او بیش از پیش شده بود (احمدزاده و دیگران، ۱۴۰۱: ۷) همچنین از نظر تحصیلی وضعیت خوبی نداشت و دانشجوی باهوشی نبود و همین موضوع باعث شده بود که معلم ریاضی به او و پدر آدلر گفته بود که بهتر است فرزندش درس را کنار بگذارد و مشغول به کار شود. اما اندک زمانی بعد از نظر تحصیلی بهبود پیدا کرد، اما به خاطر اتفاقات دوران کودکی و نقص های مختلف، همچنان داری حس حقارت و ضعف بود. او تحصیلاتش را رها نکرد و بعدها در رشته چشم پزشکی در دانشگاه پذیرفته شد و به طبابت مشغول گردید. اما از آنجا که به رفتارهای سیاسی علاقه مند بود، به صورت هم زمان در جنبش های سیاسی و اجتماعی حضور و مشارکت داشت (ناصری و دیگران، ۱۳۸۶: ۵۶). شولتز معتقد است که وجود نقص های متعدد جسمی، تحصیلی و اجتماعی در وجود آلفرد آدلر که منشأ ایجاد احساس حقارت در او شده بود، محرک و ترغیب کننده پشتکار و تلاش و در نهایت رشد و پیشرفت او بود و همین مسئله موجب شد که به تدریج در آینده، در کنار زیگموند فروید اسم او نیز به عنوان یکی از اولین و مهم ترین پیشگامان علم روان شناسی و همچنین جزو افرادی بود که علم روان شناسی اجتماعی و سیاسی را بنیان نهاد (شولتز، ۱۳۷۵: ۳۱۰). مهم ترین مفاهیم مورد توجه آدلر در روان شناسی فردی او که تأثیرات عمده ای در مکتب روان شناسی سیاسی داشتند، عبارت اند از؛

- احساس حقارت

حقارت، احساسی کلی و همه شمول که تمامی خردسالان در وجود خود نسبت به انسان های بزرگسال اطراف خویش دارند. دلیل این مسئله این است که تمامی این کودکان در زندگی خود

اعتقاد دارند که نسبت به انسان‌های بزرگسال اطراف، موجودی ناتوان، نحیف و البته مهم‌تر از همه این‌ها، وابسته‌اند. در این زمینه، تفاوت مشهودی بین طرفداران این نظریه با آدلر وجود دارد. مسئله اینجاست که آلفرد آدلر برداشت متفاوتی از احساس حقارت مطرح کرد، او گفت که حس حقارت نشانگر و بیان‌کننده ضعیف بودن انسان نیست، بلکه احساس حقارت، به مثابه محرک و نیروی پیش برنده و انگیزشی است که رفتارهای انسان‌ها را شکل می‌دهد. اما احساس حقارت زمانی در وجود فرد تبدیل به عقده حقارت می‌شود که انسان توان جبران کردن حقارت‌های عادی زندگی خویش را ندارد و در نتیجه با احساس درماندگی مواجه می‌گردد و اینجاست که عقده حقارت شکل می‌گیرد (ناصحی و دیگران، ۱۳۸۶: ۵۸).

۳-۱- برتری طلبی

برتری‌طلبی از احساس حقارت ناشی می‌شود و اگر احساس کمتری و حقارت از حد تجاوز نکند، عامل پیشرفت است. برتری‌طلبی انسان می‌تواند پیوسته‌تر از آنکه هست، بشود و راه کمال را بیماید. یعنی حرکت در راه کمال نفس. پیامدهای احساس حقارت لزوماً به کمال و سعادت نمی‌انجامد، گاه اتفاق می‌افتد که فرد با تلاش خود آن حقارت را برطرف می‌کند اما اگر هدف‌های دست‌نیافتنی را برگزیند دچار نوروژ می‌شود و به احساس حقارت ثانویه مبتلا می‌گردد (برزگر، ۱۳۸۷: ۱۱). او اعتقاد داشت انسان‌ها همواره دارای احساس حقارت هستند که این حس می‌تواند ناشی از نقص جسمی و یا ناشی از نقص روانی باشد (آدلر، ۱۳۷۰: ۵۹). اصل حقارت در وجود انسان تبدیل به یک نیروی می‌شود که آدلر آن را برتری‌جویی می‌نامد و در این مسیر مشخص تلاش می‌کند تا از آنکه هست، بهتر و کامل‌تر شود و استعدادهای بالقوه خود را بالفعل کند. به نظر آدلر همین انگیزه برتری‌جویی است که آدمی را از هنگام زادن تا واپسین دم زندگی از مرحله‌ای به مرحله‌ای پیش می‌برد و جنبه اجتماعی او را تقویت می‌کند (سیاسی، ۱۳۷۱: ۸۶). (صالح، ۲۰۲۳: ۶۶)

۳-۲- نظریه رهبر آشوبگر لاسول

هارولد دوايت لاسول^۱ متولد ۱۹۰۲ در آمریکا و یک دانشمند آمریکایی برجسته علوم سیاسی و نظریه‌پرداز ارتباطات بود. او دکترای خود را در علوم سیاسی و با دفاع از رساله خود با عنوان تبلیغات انگلستان و آلمان در جنگ جهانی اول اخذ کرد. لاسول به تحلیل نمادهای ارزشمند در تبلیغات جنگ

جهانی دوم نیز در کتابخانه کنگره ایالات متحده و دانشگاه استنفورد پرداخت. وی مدتی نیز به عنوان یکی از اعضای کمیسیون آزادی مطبوعات فعالیت داشت. لاسول عضو مکتب شیکاگو در جامعه‌شناسی و استاد دانشگاه ییل در علوم سیاسی بود. او همچنین رئیس آکادمی جهانی هنر و علوم و انجمن علوم سیاسی آمریکا بود. او در کنار دیگر لیبرالهای بانفوذ عصر خود، مانند والت ریلیمن، بر این باور بود که دموکراسی‌ها برای حفظ یگانگی اجتماعی مردم خود و همراهیشان با آن چیزی که طبقه متخصص به بهترین وجه فراهم می‌کند، نیازمند تبلیغات هستند. لاسول نخستین مطالعه توصیفی دقیق در مورد مبارزات تبلیغات انتخاباتی را انجام داد.

لاسول در حوزه روانشناسی سیاسی نیز صاحب ایده و نظریه است. بنا به گفته باستید، هارولد لاسول مهم ترین پیرو فروید است که روانکاوی را در حوزه سیاست کاربردی کرده و لیبدو و تحولات آن را در سیاست و شیوه تحلیل وقایع سیاسی به کار گرفته است (باستید و همکاران، ۱۳۴۵: ۱۶۷). از جمله یکی از مهم ترین آثار او می‌توان به روانشناسی و سیاست (۱۹۸۰) اشاره کرد که در این کتاب، وی به مقوله گونه شناسی رهبران پرداخته است. از نظر او، رهبران به سه گونه شخصیتی تقسیم می‌شوند؛ گونه آشوبگر، گونه ایدئولوگ، گونه مدیر. از نظر لاسول، دو گونه از این تقسیم بندی، رهبرانی هستند که بیمارگونه اند و دیگری دارای شخصیت سالم است (قربانی سپهر و دیگران، ۱۴۰۲: ۶۱۱). در این مقاله با توجه به موضوع تحقیق، صرفاً به تبیین گونه اول یعنی آشوبگر خواهیم پرداخت.

گونه اول که گونه آشوبگر است، رهبری است که بیمار است، این رهبر دارای شخصیت بیمار و اقتدارطلب است، دوره کودکی نامناسبی داشته و از کمبود روانی در رنج است (برزگر، ۱۴۰۲، ۱۹۵)، حرمت را از جامعه و والدین نیاموخته و می‌خواهد کمبود خود را از جامعه جبران کند. آشوبگر برای این که بتواند حرمت جامعه را جذب کند بایستی از طریق ایجاد تغییراتی در نهادها و محیط اجتماعی، توجه را به سوی خود جلب نماید و آن رابطه عاطفی، عشقی و حرمتی که احساس می‌کند در دوران کودکی به او داده نشده را از این طریق جبران کند. چنین فردی اعتراض خود را به همه جامعه ابراز می‌کند و همه نهادهای اجتماعی و سیاسی را زیر سؤال برده و از همه ارزشها، ارزش زدایی می‌کند (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۷). در نهایت شخصیت آشوبگر به دنبال ساختن ابرمرد در خود است تا حرمت خود و نهادهای اجتماعی را مجدد بدست آورد (شریعت نیا و مطلبی، ۱۳۹۰: ۱۰۸).

مدل نظری تلفیقی مقاله؛

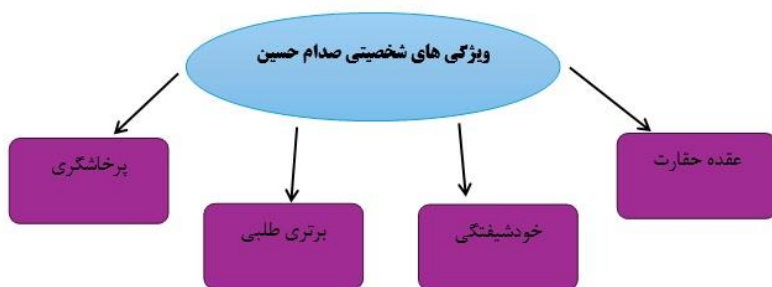
با تلفیق و ترکیب این سه نظریه می توان مدلی نظری برای این تحقیق بنا نهاد که بر اساس آن، نظام شخصیتی صدام حسین مبتنی بر مهم ترین ویژگی هایش یعنی خودشیفتگی شدید، پرخاشگری، عقده حقارت و برتری طلبی در سیاست داخلی عراق باعث سیاستگذاری خاصی شده است. همین ویژگی های شخصیتی در وجود او، در نهایت خود را به شکل یک سیاست خارجی تهاجمی و تنش زا در منطقه و نظام بین الملل نشان داده که با استفاده از نظریه هارولد لاسول و گونه رهبری آشوبگر قابل تحلیل و تبیین است.

۳. شخصیت شناسی صدام حسین

صدام حسین در سال ۱۹۳۷ در روستای العوجه در نزدیکی شهر تکریت در استان صلاح الدین عراق در خانواده ای فقیر به دنیا آمد. صدام در سال های اولیه اش از نبود پدر رنج می برد، زیرا پدرش قبل از به دنیا آمدن او درگذشت. این فقدان زود هنگام، همراه با ازدواج مجدد مادرش، باعث شد که او نزد عمویش، خیرالله طلفاح، که افسر ارتش عراق بود، زندگی کند. عدم دریافت محبت پدر و مادر، مساله اساسی و مهم بود که بعدها تأثیرات بسیار زیادی بر روی روحیه و شخصیت صدام نهاد. علاوه بر این، صدام بصورت اجباری در نزد عمویش زندگی کرد و این موضوع نیز بر روان او تأثیر منفی گذاشت، زیرا او احساس ظلم و ستم و همچنین ضعف داشت و در نتیجه، نیاز به تکیه بر خودش را در او ایجاد کرد. رابطه با عمویش نقش عمده ای در القای اندیشه های عرب گرایی و ناسیونالیسم در ذهن او داشت، ایده هایی که او را ترغیب کرد تا بعدها وارد عرصه سیاست بشود (شاکر، ۲۰۱۸: ۶۱). صدام در سنین پایین و تحت تأثیر عمویش خیرالله طلفاح که از حامیان ناسیونالیست حزب بعث بود، به حزب بعث سوسیالیست عرب پیوست. در واقع این حزب، راهی برای دستیابی به جاه طلبی ها و کنترل گری، به ویژه با توجه به شرایط سیاسی آشفته ای که عراق در آن دوران تجربه کرد، بود. صدام با پیوستن به حزب، به وضوح فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد، زیرا فعالیت سیاسی او در حزب، آغازی برای رسیدن او به سمت های ارشد بعدی بود (شربل، ۲۰۱۰: ۱۶ و بوصلیب، ۲۰۲۳: ۴۱)

بارزترین نقطه عطف در زندگی سیاسی صدام در سال ۱۹۵۹ بود، زمانی که او در سوء قصد به ترور عبدالکریم قاسم، نخست وزیر وقت عراق، که سلطنت را در سال ۱۹۵۸ سرنگون کرد و کشور را به سمت جمهوری هدایت کرد، شرکت کرد. این ترور مستقیماً با اهداف حزب بعث که مخالف سیاست های قاسم بود، مرتبط بود. اگرچه این تلاش با شکست مواجه شد، اما این اتفاق موقعیت

صدام را در درون حزب تقویت کرد. پس از شکست این تلاش، صدام مجبور به فرار به خارج از عراق شد و چندین سال را در مصر گذراند و در آنجا تحصیلات دبیرستانی خود را به پایان رساند و برای مدت کوتاهی در دانشکده حقوق ثبت نام کرد به بعث و آرزوهای سیاسی او پس از کودتای حزب بعث در سال ۱۹۶۸، صدام به عراق بازگشت و رشد سریع خود را در سلسله مراتب قدرت آغاز کرد. او به معاونت رئیس جمهور احمد حسن البکر منصوب شد و مسئولیت امنیت داخلی و ارتش را بر عهده گرفت و به او توانایی کنترل دستگاه دولتی و سازمان های داخلی حزب را داد. صدام با استفاده از ارباب و سرکوب علیه مخالفان خود و حذف چهره های مخالف در حزب برای اطمینان از باقی ماندن او در قدرت، شروع به ایجاد پایگاه حمایت شخصی خود کرد. صدام سپس شروع به معرفی خود به عنوان یک رهبر ملی کرد که باید در نظر گرفته شود، و به عراق در برابر هر گونه تهدید داخلی یا خارجی وفادار است. (عبدالقادر، ۲۰۲۰: ۸۸). در سال ۱۹۷۹ احمد حسن البکر از ریاست جمهوری عراق استعفا داد و صدام حسین جانشین او شد و ریاست جمهوری را بر عهده گرفت. این انتقال به عنوان بخشی از برنامه های صدام برای بیشتر کردن کنترلش بر قدرت صورت گرفت، زیرا او برای برقراری حکومت استبدادی و تبدیل کردن خود به مرکز سیاست عراق تلاش می کرد. صدام از زمان تصدی ریاست جمهوری به روش های سرکوبگرانه علیه هر اپوزیسیونی تکیه کرد و چهره هایی را هدف قرار داد که نسبت به وفاداری آنها به او تردید داشت.



۴. پیامدهای روانشناختی شخصیت صدام حسین بر سیاست داخلی

دوره حکومت صدام حسین و حزب سوسیالیست عرب بعث در عراق یکی از رادیکال ترین تغییرات سیاسی بود که ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عراق را به شدت تحت تاثیر قرار داد. اقتدار بعثی در عراق طی چندین مرحله ظهور کرد و نفوذ آن تحت رهبری صدام حسین به مدلی از حکومت مطلقه تبدیل شد که بر شبکه پیچیده ای از روابط داخلی، کنترل نهادهای امنیتی و اقدامات

سرکوبگرانه تکیه داشت تا ثبات را تضمین کند. (العطیه، ۲۰۰۹: ۲۹)

۱-۴- خودشیفتگی

خودشیفتگی یکی از صفات اساسی است که به وضوح در شخصیت صدام حسین وجود داشت. این ویژگی از چند جهت در اقدامات صدام حسین مشهود بود. او خود را فراتر از انتقاد می دانست و به دنبال تثبیت تصویر خود به عنوان یک رهبر قوی بود که قادر به دستیابی به همه چیز است. این گرایش خودشیفتگی منجر به ظهور برخی ویژگی‌های مرتبط دیگر شد، مانند سرپیچی آشکار از هرگونه تهدید علیه موقعیت او و تمایل دائمی او برای دستیابی به موفقیت شخصی به قیمت بهای دیگران، عشق صدام حسین به شکوه شخصی از طریق تلاش مستمر او آشکار شد به عنوان یک رهبر برجسته در جهان عرب و اسلام ظهور کند. در رسانه ها، او مشتاق بود که خود را به عنوان نماد ملت، مردی با کردار و گفتار نشان دهد که از تصمیم گیری های دشوار دریغ نمی کرد. این عزت نفس در سیاست او بازتاب داشت، زیرا او رفتار برتری داشت و با اطرافیانش با نوعی اغماض رفتار می کرد. حتی در شرایط بحرانی، او خود را تنها «ناجی» عراق می دید و به دیگران اجازه نمی داد دیدگاه‌هایش را مورد بحث یا مخالفت قرار دهند، که باعث شد تصمیم‌های فاجعه‌باری بگیرد. (لجنه، ۱۹۹۰: ۱۸) خودشیفتگی او را به این باور رساند که توانایی دستیابی به پیروزی را دارد، در حالی که عشق به کنترل او را از درک عواقب این تصمیم باز داشت. او هیچ نظر مخالفی را نمی پذیرفت و فقط به کسانی که تصمیماتش را تایید می کردند گوش می داد، علاوه بر این، خودشیفتگی او باعث می شد که احساسات شخصی اش را تحت کنترل درآورد و به راحتی به هر تهدیدی، خواه واقعی، پاسخ می داد یا تصور کرد وحشی گری این خصلت ها به مرور زمان افزایش یافت که باعث تقویت رفتار سرکوبگرانه او شد.

۲-۴- کنترل گری

کنترل انگیزه اصلی صدام حسین بود، از زمان به قدرت رسیدن، به دنبال تحکیم قدرت خود بود و از ابزارهای افراطی برای گسترش نفوذ خود استفاده کرد. این ویژگی بخشی از طبیعت او بود و نشان دهنده تمایل شدید به کنترل همه جنبه های سیاسی، نظامی و حتی زندگی اجتماعی در عراق بود. او به دیگران اجازه نمی داد که اقتدار او را به چالش بکشند یا به طور مستقل عمل کنند و به استفاده از خشونت و ارعاب و گاهی به استفاده از «تروریسم دولتی» به عنوان ابزاری برای ماندن در قدرت و سفت کردن کنترل صدام حسین روی آورد عشق به کنترل در نحوه مدیریت دولت مشهود

بود، زیرا او وفاداری مطلق همه را تضمین می کند. برای اطمینان از تداوم این کنترل، او بر شبکه گسترده ای از روابط و وفاداری های قبیله ای و خانوادگی تکیه کرد و خود را با حلقه بسته ای از معتمدان احاطه کرد که بدون هیچ گونه سوالی او را دنبال می کردند. او هیچ کس را که سعی در به خطر انداختن موقعیت خود داشت تحمل نمی کرد و عفو نمی کرد و از اقدام سخت علیه دشمنان و مخالفان سیاسی خود دریغ نمی کرد. سیطره امنیتی که او بر عراق تحمیل کرد به این معنی بود که او هیچ جایی را برای بحث یا مخالفت نگذاشت و منابع دولتی را به نظارت و محدود کردن نقش هر شخص یا نهادی که ممکن بود تهدیدی برای خودشیفتگی و عشق به او باشد اختصاص داد کنترل با جنبه های تربیتی و تجربیات اولیه شخصی صدام به صدام حسین مرتبط است. او از دوران جوانی، جاه طلبی های بزرگی داشته است، شاید برای جبران احساس ضعف یا حقارتی که در اوایل زندگی از آن رنج می برد. تربیت او در محیطی خشن و فقیرانه و تجربه به قدرت رسیدن از طریق عضویت در حزب بعث، شخصیتی قوی و منسجم در بیرون، اما پر از تنش ها و ضعف های درونی در او ایجاد کرد. هر چه بیشتر احساس ضعف درونی کند، بیشتر به دنبال جبران آن با کنترل بیرونی مطلق است و از اینجا خودشیفتگی و عشق به کنترل او سرچشمه می گیرد. (المشاط، ۲۰۰۸: ۵۲) (عبد الجید، ۲۰۲۳: ۱۱۲)

۴-۳- خودکامگی و سلطه جویی

روانکاوی نشان می دهد که خودشیفته ها، به ویژه رهبران سیاسی، با انگیزه های سلطه جویانه عمل می کنند تا اطمینان حاصل کنند که در صدر قرار می گیرند و از هرگونه احساس ضعف یا شکست اجتناب می کنند. با اتخاذ این رویکرد، صدام حسین شخصیتی به نظر می رسید که با عظمت خیالی مشخص می شد، زیرا او خود را نمونه ای می دید که باید از آن الگوبرداری کرد و معتقد بود که نقش او تنها به حکومت بر عراق محدود نمی شود، بلکه فراتر از آن بود که شامل هدایت اعراب نیز می شد. و جهان اسلام، و اینکه او رهبری شایسته احیای افتخارات ملت بود، حتی اگر با خودشیفتگی مشخص شود، این کنترل مستقیماً بر تصمیمات سیاسی و نظامی صدام حسین تأثیر گذاشته و عواقب ویرانگری داشته است. سبک ظالمانه و استبداد قدرت او منجر به تصمیمات قاطع، اما اغلب ویرانگر شد. این تحلیل نشان می دهد که چقدر ویژگی های شخصیتی قوی و بیش از حد می تواند باعث از بین رفتن یک رهبر شود، نه به دلیل قدرت اقتدار، بلکه به دلیل عدم آگاهی از پیامدهای این ویژگی ها بر دولت و مردم. (مطر، ۱۹۸۰: ۶۵)

۴-۴- عدم اعتماد به مردم

شخصیت صدام حسین مظهر سوء ظن بیش از حد و عدم اعتماد به نفس تا حدی بود که به پارانویا معروف است. پارانویا در زمینه روانشناختی به نوعی اضطراب و بی اعتمادی دائمی همراه با ترس از توطئه یا تهدیدهای پنهان اشاره دارد. یکی از ویژگی های مهم رهبری او، بی اعتمادی به اطرافیانش، به ویژه مخالفان و مردم بود که در تصمیمات و سیاست های امنیتی و نظامی او و در راه استقرار سیستم وفاداری و کنترل شدید او مشهود بود. در اینجا به بررسی برخی از عناصر اساسی این خصلت می پردازیم، و چگونگی تأثیر آن بر شخصیت صدام حسین از همان مراحل اولیه به قدرت رسیدن، ویژگی های پارانویا را نشان می دهد، زیرا او همیشه به نیت دیگران مشکوک بود، به ویژه. اطرافیانش او معتقد بود که دشمنان واقعی و بالقوه او همه جا هستند و هر لحظه توطئه هایی علیه او شکل می گیرد، چه از طرف مخالفان داخلی و چه از طرف احزاب بیرونی که به نظر او به دنبال سرنگونی او هستند و بسیاری از تحلیلگران این را به تربیت او نسبت می دهند تجربه در یک محیط دشوار سیاسی، در حالی که مراحل نوسانات شدید و خطرناک سیاسی را در عراق پشت سر گذاشت. ظهور او در حزب بعث مملو از کودتاها و دگرگونی های ناگهانی بود که احساس عمیقی از ناامنی و ترس از دست دادن کنترل را در او ایجاد کرد. با گذشت زمان، این احساسات به سوء ظن دائمی نسبت به نیت همه تبدیل شد و این احساس که همه اطرافیان او یک تهدید بالقوه هستند که باید تحت نظر قرار گیرند و تحت سلطه قرار گیرند، که او را به ایجاد یک سیستم امنیتی سخت ترغیب کرد که هدف آن نظارت بر حرکات و حرکت همه بود. همه فعالیت های کشور را بداند. (الاشقر، ۲۰۰۲: ۱۲) (نایلی، ۲۰۲۰: ۵۵)

۴-۵- سرکوب شدید مخالفان

ترس پارانوئید صدام حسین از توطئه، منجر به سرکوب شدید مخالفان شد. او بین مخالفان مسالمت آمیز یا مسلحانه فرقی نمی گذارد، بلکه هرکس با او مخالفت می کند دشمنی می داند که باید نابود شود. او به یک دستگاه امنیتی قوی که مستقیماً به او خدمت می کرد متکی بود و برای ایجاد یک شبکه اطلاعاتی گسترده تلاش می کرد تا هر فردی را که به او وفاداری ضعیفی نشان می داد یا نظرات مخالف خود را ابراز می کرد نظارت و ردیابی کند و سیاست او در قبال مخالفان مبتنی بر روشی بود. او مردم را تهدیدی پنهان می دید که در صورت عدم کنترل کامل، هر لحظه ممکن است علیه او بچرخد. دیدگاه او نسبت به مردم فاقد اعتماد بود و همین امر باعث شد تا او نظارت شدیدی

بر زندگی روزمره عراقی ها اعمال کند و حتی فعالیت های ساده آنها را زیر نظر بگیرد. (البیضانی، ۲۰۲۰: ۳۳)

سیاست سرکوب شامل استفاده از آژانس های اطلاعاتی متعدد و توزیع پرسنل امنیتی مخفی در بین مردم برای نظارت بر هر رفتار یا گفتاری بود که ممکن است نشان دهنده نارضایتی یا مخالفت باشد. این سیاست باعث گسترش ترس و وحشت در بین مردم و ایجاد حالت انزوا و بی اعتمادی در بین خود شهروندان شد. صدام حسین همیشه به دنبال این بود که مردم تحت کنترل کامل باشند و آماده بود علیه هر گروه یا حتی افرادی از مردم که کوچکترین مخالفتی از خود نشان می دادند، خشونت مستقیم به کار گیرد و یا خواستار تظاهرات به عنوان یک تهدید، و با این جنبش ها برخورد کرد و با روش های خشونت آمیز و اعمال سرکوبگرانه وحشیانه که ترس از مقامات را ریشه دوانید و مانع از ابراز عقیده مردم شد. این جو به تشدید کنترل آن بر کشور کمک کرد، اما شکاف عمیقی بین رژیم و مردم ایجاد کرد، زیرا مردم قدرت را منبع ظلم و ترس دیدند، نه محافظت یا مراقبت. (الخفاجی، ۲۰۱۶: ۵۴)

۴-۶- پرخاشگری و تهاجم طلبی

پرخاشگری یکی از ویژگی های برجسته ای است که شخصیت صدام حسین را متمایز می کرد، زیرا رویکرد سیاسی او با چالش و تقابل مشخص می شد. این ویژگی در تصمیماتی که در دوران حکومتش می گرفت، به ویژه در تصمیماتی که مربوط به ورود به درگیری ها و جنگ های بزرگ، مانند جنگ با ایران و حمله به کویت بود، به وضوح نمایان بود. تجاوز یک رویکرد ثابت در برخورد او با مسائل سیاسی و نظامی بود و او را بر آن داشت تا تصمیمات قاطعی را بدون در نظر گرفتن عواقب آن اتخاذ کند که منجر به تأثیرات عمیقی بر عراق و مردم آن شد و حتی کل منطقه تربیت صدام حسین بسیار سخت بود و محیط متلاطم، که ریشه های پرخاشگری را در شخصیت او عمیق تر کرد. او در خانواده ای فقیر به دنیا آمد و با چالش های بزرگ زندگی و اجتماعی مواجه بود و از همان دوران کودکی با مشکلاتی روبرو بود. او مدت زیادی از زندگی خود را با تلاش برای کسب قدرت سپری کرد و فضای سیاسی عراق در آن دوره مملو از درگیری ها و کودتا بود که باعث شد او سبکی از رویارویی و چالش را به عنوان راهی برای دستیابی به اهداف در پیش بگیرد ارتقاء در صفوف حزب بعث و مشارکت او در جنبش های خشونت آمیز، علاوه بر مشارکت در ترورهای قبلی، برای شکل دادن به شخصیتی متمایل به خشونت به عنوان ابزاری برای مقابله با مخالفان و

بحران‌ها. با روی کار آمدن او، این خصلت تهاجمی بیش از پیش تثبیت شد و زور و تقابل را بهترین راه حل مشکلات داخلی و خارجی دانست. (الزبیدی، ۲۰۰۳: ۳۹)

این پرخاشگری به ریشه‌های روانی مربوط به شخصیت و طرز تفکر صدام برمی‌گردد. از نظر روانی، پرخاشگری در تصمیمات صدام نشان دهنده تمایل او به اثبات قدرت و کنترل خود بر همه است. او خود را رهبری قدرتمند و توانا در تحمیل کنترل خود بر عراق و منطقه می‌دانست که باعث می‌شود به جای گفت‌وگو و دیپلماسی، راهبردهایی مبتنی بر زور بسازد و صدام همواره سعی می‌کند به عنوان رهبری استوار و تسلیم‌ناپذیر ظاهر شود و همین امر او را به این سمت سوق داد تصمیم‌گیری با هدف نشان دادن قدرت حتی اگر آن تصمیمات مستلزم خطرات بزرگ باشد. او همیشه به دنبال حفظ وجهه خود به عنوان یک رهبر قادر به چالش و رویارویی بدون تردید بود. برای او، تهاجم بخشی از هویت سیاسی بود که باید برای حفظ موقعیت و قدرت خود اتخاذ کند و شیوه تهاجمی صدام به پیامدهای فاجعه‌باری برای عراق منجر شد. در داخل، رژیم متجاوز او فضای ترس و ارباب را ایجاد کرد، آزادی افراد را کاهش داد و باعث نابودی مؤسساتی شد که قرار بود. برای خدمت به مردم و توسعه آنها. تصمیمات تهاجمی صدام بخشی از علل فروپاشی سیاسی و اجتماعی شد که عراق برای سالیان متمادی تجربه کرد. این ویژگی صدام را به تصمیم‌گیری‌های بی‌پروا و غیرمنطقی مانند جنگ‌های خارجی و سیاست‌های سرکوبگرانه داخلی سوق داد که عواقب جدی برای عراق و مردم آن به همراه داشت. در نهایت، این تجاوز به تضعیف عراق و افزایش انزوای آن در صحنه بین‌المللی کمک کرد و به شدت به مردم آن آسیب رساند. (سویل، ۲۰۰۲: ۲۴)

۴. روائشناسی سیاسی صدام حسین و سیاست خارجی تنش‌زا و جنگ طلب

مشخصه سیاست خارجی صدام حسین روابط پرتنش او با اکثر کشورهای همسایه بود، زیرا مشخصه آن چالش نظامی و محاسبات اشتباه استراتژیک بود که پیامدهای جدی را برای عراق در پی داشت. این پیامدها شامل وخامت روابط منطقه‌ای و بین‌المللی، اعمال تحریم‌های اقتصادی و وخامت شرایط داخلی بود. در اینجا جزئیات رابطه با کشورهای همسایه و نتایج جنگ ایران و کویت که عراق به رهبری صدام انجام داد را مرور می‌کنیم. (الزبیدی، ۲۰۰۱: ص ۵۵) (العربیة، نت، ۲۰۲۴)

۵-۱- رابطه با ایران و جنگ ایران و عراق

روابط عراق و ایران از لحاظ تاریخی با تنش‌های مذهبی، سیاسی و جغرافیایی مخدوش بوده است. برای دهه‌ها رقابت مداوم برای نفوذ در منطقه وجود داشته است، به ویژه با اختلافات عمیق بر

سر مرزهای آبی و فرقه‌ای. در دوران صدام، عراق با هدف مقابله با تهدید ایران، افزایش نفوذ خود در خلیج فارس و تبدیل شدن عراق به برجسته ترین قدرت منطقه که به برنامه های توسعه طلبانه ایران مشکوک بود، تلاش کرد پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، از وضعیت هرج و مرج ناشی از این انقلاب استفاده کرد و در سال ۱۹۸۰ به ایران حمله کرد و یک پیروزی سریع را پیش بینی کرد که موقعیت استراتژیک متمایز را تضمین کند. این اقدام مبتنی بر تمایل به استخراج حاکمیت کامل بر منطقه نفتی شط العرب بود که موضوع مناقشه طولانی مدت بین دو کشور بود درگیری خونینی که منجر به فرسودگی عظیم نظامی و اقتصادی برای هر دو طرف شد و خسارات جانی و مادی هنگفتی را به دنبال داشت که از هر دو طرف بیش از یک میلیون کشته و زخمی شد. جنگ از نبردهای مرزی به یک درگیری همه جانبه تبدیل شد، زیرا رژیم عراق از سلاح های پیشرفته از جمله سلاح های شیمیایی استفاده کرد. مقاومت ایران شدید بود و با امواج انسانی که ارتش عراق را به طور غیرمنتظره ای خسته کرد، حمایت می شد. شدت درگیری با حمایت قدرت های منطقه ای و جهانی از هر دو طرف افزایش یافت، زیرا ایران از برخی طرف های منطقه حمایت محدودی دریافت کرد، در حالی که عراق از ترس گسترش نفوذ ایران از حمایت اقتصادی و نظامی کشورهای خلیج فارس و غرب برخوردار شد. (الرواندوزی، ۲۰۰۲: ۱۰)

عراق به شدت با بدهی و نیاز به بازسازی زیرساخت هایی که در طول جنگ به شدت آسیب دیده بود، از جنگ خارج شد. بدهی هایی که عراق به تنهایی از کشورهای حاشیه خلیج فارس وام گرفته حدود ۶۰ میلیارد دلار بوده است و رژیم در بازپرداخت آنها با مشکل مواجه شده است. این وضعیت منجر به افزایش تنش بین عراق و کشورهای خلیج شد، زیرا کشورهای طلبکار حاضر به رفع بدهی عراق نشدند و جنگ بر ساختار جامعه عراق تأثیر گذاشت، زیرا بسیاری از خانواده ها پسران خود را در نبردها از دست دادند، اقتصاد فروپاشید و دولت در بازسازی کشور با مشکل مواجه شد. از نظر استراتژیک، بغداد موقعیتی را که آرزوی آن را به عنوان یک قدرت منطقه ای داشت، از دست داد و از جنگ به لحاظ اقتصادی ضعیف تر و بدون دستیابی به اهداف خود بیرون آمد. همه اینها حالتی از خشم و ناامیدی را در رژیم ایجاد کرد که صدام حسین را بر آن داشت تا تصمیمات قاطعی در مورد سیاست های منطقه ای خود از جمله تهاجم بعدی به کویت بگیرد. (الزیدی، ۲۰۱۹: ۲۰) (ایلاف، ۲۰۲۳: ۷۱)

۵-۲- حمله به کویت

پس از پایان جنگ با ایران، عراق با بحران‌های اقتصادی و مالی بزرگی مواجه شد و دولت قادر به پرداخت بدهی‌های خود به کشورهای حاشیه خلیج فارس به ویژه کویت نبود. با بدتر شدن شرایط اقتصادی در داخل، صدام سعی کرد از موضوع نفت به عنوان ابزاری برای فشار بر کشورهای تولیدکننده نفت در منطقه استفاده کند، زیرا کویت را متهم کرد که با افزایش بیش از حد تولید باعث کاهش قیمت نفت شده است که بر اقتصاد عراق تأثیر گذاشته است. که به شدت به درآمدهای نفتی وابسته است. در ۲ آگوست ۱۹۹۰ ارتش عراق به کویت حمله کرد و نیروهایش آن را در زمان بی سابقه‌ای تصرف کردند. رژیم عراق بر این باور بود که اشغال کویت بدون مداخله قابل توجه جامعه بین‌المللی به پایان خواهد رسید و ممکن است عراق بتواند در این زمین‌ها سرمایه‌گذاری کند تا جامعه بین‌المللی را برای افزایش بدهی‌های خود تحت فشار قرار دهد. (سویل، ۲۰۰۲: ۱۵)

این تهاجم واکنش‌های تند بین‌المللی را برانگیخت و جامعه بین‌المللی آن را حمله‌ای آشکار به حاکمیت یک کشور مستقل تلقی کرد. با حمایت سازمان ملل متحد، ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا برای حمله به عراق تشکیل شد. سازمان ملل متحد تحریم‌های اقتصادی سختی را علیه عراق اعمال کرد و از صادرات نفت و واردات کالاهای اساسی جلوگیری کرد که باعث افزایش بحران اقتصادی داخلی شد. شکست نیروهای عراقی و عقب‌نشینی آنها از کویت در فوریه ۱۹۹۱. این شکست برای ارتش عراق و روحیه رژیم فاجعه‌بار بود، زیرا عراق را به انزوای بین‌المللی بازگرداند و تحریم‌های اقتصادی و سیاسی بیشتری را بر آن تحمیل کرد. شکست منجر به تضعیف اقتدار صدام حسین در سطح محلی شد، زیرا اعتراضات و قیام‌ها در جنوب و شمال، از جمله جامعه شیعه و کردها، با سوءاستفاده از هرج و مرج ناشی از شکست انجامید. اما رژیم برای سرکوب این قیام‌ها از نیروی نظامی استفاده کرد که به تشدید خصومت بین آن و جامعه شیعی و کردها منجر شد در روابط خود با کشورهای حاشیه خلیج فارس، با تبدیل شدن این کشورها، رژیم عراق را تهدیدی مستقیم برای امنیت ملی خود می‌دانند. کشورهای حاشیه خلیج فارس تمایل داشتند روابط نظامی خود را با غرب، به ویژه ایالات متحده، تقویت کنند تا حفاظت از سرزمین‌های خود در برابر هر گونه تهدید آینده عراق را تضمین کنند که این امر انزوای عراق را افزایش داد. (السامرای، ۱۹۹۷: ۹۰)

۵-۳- سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی عراق پس از جنگ کویت

پس از آزادسازی کویت، عراق به یک کشور منفور بین‌المللی تبدیل شد و تحریم‌های همه

جانبه ای علیه آن وضع شد که اقتصاد عراق را تضعیف کرد و مستقیماً مردم را تحت تأثیر قرار داد. تحریم‌ها شامل اعمال محدودیت‌هایی بر صادرات نفت بود که عراق را از کسب سود شدید منابع مالی رنج می‌برد و این کشور را از واردات بسیاری از مواد ضروری از جمله دارو و مواد اولیه محروم می‌کرد. برنامه‌های بین‌المللی مانند «نفت در برابر غذا» برای کاهش آلام بشری اجرا شد، اما برای پایان دادن به بحران‌های اقتصادی که بدتر شد، کافی نبود و شرایط داخلی عراق به‌طور قابل‌توجهی بدتر شد، زیرا فقر و نرخ بیکاری بدتر شد و زیرساخت‌های این کشور فرو ریخت. . علیرغم همه اینها، رژیم همچنان به استفاده از منابع موجود برای تقویت نهادهای امنیتی و نظامی خود، به جای هدایت آنها به بهبود شرایط زندگی مردم، ادامه داد. این امر منجر به افزایش نارضایتی مردم شد و کشور در حالت جوش دائمی قرار گرفت، زیرا رژیم قادر به تامین نیازهای اولیه مردم نبود. (عبدالقادر، ۲۰۲۰: ۹۵) (العربیة، نت، ۲۰۲۵)

۵-۴- کاهش نقش منطقه ای عراق و مداخله جامعه جهانی

سیاست‌های منطقه‌ای صدام موقعیت عراق را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای به شدت تحت تأثیر قرار داده بود، زیرا این کشور نفوذ خود را بر جهان عرب از دست داد و از یک کشور تأثیرگذار به کشوری تبدیل شد که از انزوای بین‌المللی رنج می‌برد. عراق به عمل مستقل از روندهای مشترک عربی ادامه داد، با رد مکانیسم‌های حل مسالمت‌آمیز بحران‌های ناشی از تهاجم به کویت، زیرا سازمان ملل متحد کمیته‌هایی را برای بازرسی تسلیحات عراقی فرستاد و اطمینان حاصل کرد. که هیچ سلاح کشتار جمعی وجود ندارد. علیرغم این اقدامات، رژیم سیاست گمراه کردن جامعه بین‌المللی در مورد برنامه تسلیحاتی را دنبال می‌کرد. رژیم همچنین سعی کرد برخی از روابط را با کشورهای منطقه و بین‌المللی احیا کند، اما این روابط برای خروج از انزوا کافی نبود و سیاست‌های خارجی صدام حسین به شدت بر وضعیت، امنیت و ثبات داخلی عراق تأثیر گذاشت. درگیری با ایران و کویت، جاه طلبی‌های بیش از حد و حساب نشده ای را به همراه داشت که منجر به تحلیل رفتن منابع این کشور و تضعیف آن در سطوح اقتصادی و سیاسی شد. سیاست‌های او عراق را منزوی و فقیر کرد و بر اوضاع اجتماعی و سیاسی داخلی سایه افکند و این کشور را برای دهه‌ها در وضعیت بی‌ثباتی نگه داشت. (شاکر، ۲۰۱۸: ۷۲)

نتیجه گیری

هدف این تحقیق، شناخت نظام شخصیتی و ویژگی های اصلی روانشناختی صدام حسین و سپس بررسی و تبیین آثار این نظام شخصیتی بر سیاست دولت او می باشد. بنابراین تحقیق حاضر، تأثیر ابعاد روانشناختی شخصیت صدام حسین را در شکل گیری نظام سیاسی عراق در دوران حکومت وی روشن می کند. نظام سیاسی سرکوبگر و بی ثبات با درک شخصیت صدام در چارچوب روان شناسی سیاسی، به وضوح نشان می دهد که چگونه جنبه های روانشناختی فردی می توانند مستقیماً بر روند دولت ها و جوامع تأثیر بگذارند. بر اساس مطالعات صورت گرفته، با استفاده از نظریه های خودشیفتگی کرنبرگ و عقده حقارت آدلر نظام شخصیتی صدام قابل تبیین و تحلیل است. بر مبنای این چارچوب تئوریک، صدام حسین دارای بیماری شدید خودشیفتگی بوده که خود نیز دارای آثار روانی متعددی از جمله تکبر، دیگر آزاری، خود برتری بینی، برجستگی خیال پردازی های موفقیت و بزرگ منشی، اجتناب از واقعیت هایی که با تصویر بزرگ منشا نه آنها در تضاد است، طمعکاری و بهره کشی از دیگران، احساس استحقاق، تحقیر دیگران، عدم توانایی وابستگی به دیگران، فقدان قابل توجه همدلی با دیگران، سطحی بودن در زندگی عاطفی، عدم توانایی در تعهد به روابط یا اهداف، رفتارهای ضداجتماعی شدید، پارانوئید قابل توجه و خشم خودشیفته برای او شده بود. این رفتارها همزمان با عقده حقارت ناشی از دوران کودکی بواسطه نقص اجتماعی که حاصل رشد در کنار عمو، به جای داشتن یک خانواده خوب، بود منجر به حس برتری طلبی در وجودش شد که در این مقاله با بهره گیری از نظریه آدلر اساس آن مورد بررسی قرار گرفت. از دیدگاه کرنبرگ، خودشیفتگی بدخیم صدام همراه با پرخاشگری و گرایش های پارانوئیدی، به سیاست های سرکوبگرانه و رفتارهای ضد اجتماعی در سطح داخلی انجامید.

از منظر آدلر، تجربه های حقارت اولیه و جبران آن با برتری طلبی، صدام را به سوی سیاست های توسعه طلبانه خارجی و تمایل به سلطه منطقه ای سوق داد.

بر مبنای نظریه لاسول، صدام نمونه ای از رهبر آشوبگر بود که به دلیل کمبودهای روانی دوران کودکی، مشروعیت و حرمت اجتماعی را از طریق جنگ ها، بحران آفرینی و تغییرات اجباری در ساختارهای اجتماعی و سیاسی جستجو می کرد.

در نتیجه، می توان مسیر علی زیر را ترسیم کرد:

- ویژگی های روانی (خودشیفتگی، عقده حقارت، پرخاشگری)



- مکانیسم های توضیحی نظریه های کرنبرگ، آدلر و لاسول



- پیامدهای سیاسی (استبداد داخلی، جنگ های منطقه ای، انزوای بین المللی).

این ویژگی های روانی صدام حسین، تأثیر زیادی در شکل گیری نظام سیاسی عراق داشت و اقتدار را به سمت سرکوب و ارباب متمایل کرد، زیرا او برای تضمین بقای اقتدار خود بر استبداد و به حاشیه راندن مخالفان تکیه کرد و این امر باعث ایجاد یک حکومت خودکامه و سرکوبگر شد. بر اساس یافته ها، می توان صدام حسین را به عنوان یک رئیس حکومت و رهبر در جامعه عراق، با بررسی سیاست هایش چه در حوزه داخلی و چه خارجی، به عنوان یک رهبر با تیپ آشوبگر بر مبنای نظریه هارولد لاسل توصیف نمود. این گونه از رهبران، ذهنی بیمار دارند و اقتدار طلب هستند که بواسطه ی اتفاقات نامناسب دوره کودکی، از کمبود روانی در رنج می باشند. مهم تر اینکه، این مدل رهبران، در نهایت به دنبال ساختن ابرمرد در خود هستند تا حرمت خود و نهادهای اجتماعی را مجدد بدست آورند. این ویژگی های شخصیتی صدام تأثیرات خود را در زمینه سیاست داخلی نشان داد. علاوه بر این، نظام شخصیتی صدام موجب شکل گیری یک روحیه جنگ طلب و تهاجمی در او شده بود که در سیاست خارجی عراق به وضوح قابل مشاهده است. شروع و تحمیل جنگ به ایران و حمله به کویت از مهم ترین رفتارهای تهاجمی و تنش زای صدام حسین در سیاست خارجی است.

این پیوند نظری-تحلیلی نشان داد که شخصیت رهبران سیاسی می تواند به عاملی تعیین کننده برای سرنوشت یک کشور تبدیل شود. مطالعه حاضر نمونه ای روشن از کاربرد روانشناسی سیاسی در تحلیل رفتار رهبران و درک رابطه میان ویژگی های شخصیتی و تصمیمات سیاسی است.

منابع

۱. احمدزاده، محمد امیر و کاظمی، ظریفه (۱۴۰۱). زن در عرصه سیاست قاجار؛ نظریه آدلر و روانشناسی سیاسی مهد علیای سوم، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال ۱۳، شماره ۲.
۲. آدلر، آلفرد (۱۳۷۰). روانشناسی فردی، ترجمه حسن زمانی، تهران، نشر تصویر.
۳. باستید، روزه و همکاران (۱۳۴۵). مسائل روانشناسی جمعی و روانشناسی اجتماعی، ترجمه علیمحمد کاردان، دانشگاه تهران.
۴. برزگر، ابراهیم (۱۳۸۷). نظریه آدلر و روانشناسی سیاسی آقامحمدخان قاجار، *پروژه هشتم*

- علوم سیاسی، سال چهارم، شماره ۱.
۵. برزگر، ابراهیم (۱۴۰۲). روان‌شناسی سیاسی، تهران، انتشارات سمت.
۶. سیاسی، علی‌اکبر (۱۳۷۱). نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۷. شریعت نیا، کاظم و مطلبی، مسعود (۱۳۹۰). روان‌شناسی سیاسی و ورود به عرصه نظریه پردازی در علم سیاست، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال چهارم، شماره ۱۴.
۸. شولتز، دوان (۱۳۷۵). تاریخ روانشناسی نوین، ترجمه اکبر سیف و همکاران، تهران، انتشارات رشد.
۹. فتحی آشتیانی، علی (۱۳۷۷). مقدمه ای بر روانشناسی سیاسی، نشر بعثت.
۱۰. قربانی سپهر، آرش، انصاری، زهرا و قربانی سپهر، پریسا (۱۴۰۲). روانشناسی شخصیت رهبران سیاسی و تاثیر آن بر ژئوپلیتیک کشورها (مورد مطالعه: هیتلر و گاندی)، مجله جغرافیا و روابط انسانی، شماره ۲۰.
۱۱. ناصحی، عباسعلی و رئیس، فیروزه (۱۳۸۶). مروری بر نظریات آدلر، تازه‌های علوم شناختی، شماره ۳۳.
۱. الأشقر، ج. (۲۰۰۲). صدام الهمجیات: الإرهاب، الإرهاب المقابل والفوضى العالمیة قبل ۱۱ أيلول وبعده (ک. داغر، مترجم). دار الطلیعة.
۲. ایلاف - أ. ف. ب. (2023). النخبة السياسية الشيعية في العراق أكبر الراحين بعد سقوط صدام حسين. نشر في ۱۷ مارس ۲۰۲۳.
۳. البیضانی، حسن. (۲۰۲۰). دم: مختصر لتاریخ القتل فی العراق. دار الکتب العلمیة.
۴. الخفاجی، ف. (۲۰۱۶). خیر الله طلفاح: رجل الظل لصدام حسین. بغداد: دار سطور للنشر والتوزیع.
۵. الزبیدی، ابراهیم. (۲۰۰۳). دولة الإذاعة: سيرة ومشاهدات عراقية ۱۹۵۶-۱۹۷۴. دار الحکمة.
۶. الزبیدی، ع. (۲۰۰۲). استجواب صدام حسین رجل المتناقضات. لندن: الدار الأندلسیة.
۷. الزبیدی، م. (۲۰۱۹). مراسلات صدام حسین ورفسنجانی: أسرار ووثائق تنشر لأول مرة. دار الکتب العلمیة.
۸. السامرائی، وفیق. (۱۹۹۷). حطام البوابة الشرقية. دار القبس.

٩. سویلم، ح. (٢٠٠٢). صدام حسین: صناعه المخابرات البريطانية والأمريكيه.. جرائم النظام الصدامي في حق الأمة العربية. المكتبة. مسترجع من <https://www.maktabah.net>
١٠. شاكر، ع. (٢٠١٨). صدام وأنا ومتلازمة ستوكهولم. دار الثقافة الجديدة.
١١. شربل، غسان. (٢٠١٠). العراق من حرب إلى حرب: صدام مر من هنا. إصدار جريدة الحياة.
١٢. عبد القادر نايلي. (2020). *التوجه السياسي للرئيس صدام حسين وأثره الإقليمي والدولي على العراق*. مجلة حقائق للدراسات النفسية والاجتماعية، المجلد ٥، العدد ١٧، ص ٨٧-١١٠.
١٣. عبدالقادر، ش. (٢٠٢٠). قصة سقوط صدام حسين وانهايار نظام حزب البعث في العراق عام ٢٠٠٣. دار الرافدين.
١٤. العربية.نت. (2024). *الذاكرة السياسية: مرحلة ما بعد سقوط صدام حسين*. نشر في ٢ مارس ٢٠٢٤.
١٥. العربية.نت. (2025). *الذاكرة السياسية: الأيام الأخيرة لنظام صدام حسين*. مقابلة مع جمال مصطفى، ١٢ أبريل ٢٠٢٥.
١٦. العطية، جليل. (٢٠٠٩). فندق السعادة: حكايات من عراق صدام حسين. دار الحكمة.
١٧. فيصل بوسليب. (2023). *سيكولوجية صدام حسين: تحليل نفسي لقرار غزو الكويت*. برنامج بدون ورق، الأردن.
١٨. قاسم حسين صالح. (2023). *ما أفسده النظامان في الشخصية العراقية.. وما أحيت به البصرة*. العربية.نت، ٢٢ يناير ٢٠٢٣.
١٩. لجنة من الخبراء في الشؤون العربية. (١٩٩٠). ملف صدام حسين.. من اغتيال عمه إلى اغتيال الكويت. القاهرة: يافا للدراسات.
٢٠. محمد عبد الجيد عبد الجيد. (2023). *تأثير السمات الشخصية للقائد السياسي في صناعه السياسة الخارجية (نموذج صدام حسين تجاه إيران والكويت من ١٩٨٠-١٩٩٠)*. المركز العربي للبحوث والدراسات، ٢٦ سبتمبر ٢٠٢٣.
٢١. المشاط، م. (٢٠٠٨). كنت سفيراً للعراق في واشنطن: حكايتي مع صدام في غزو الكويت. المؤسسة العربية للدراسات والنشر.
٢٢. مطر، فؤاد. (١٩٨٠). صدام حسين.. الرجل والقضية والمستقبل. بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.

1- Kernberg, Otto F (1992). Psychopathic, paranoid, and depressive transferences.

- Int J Psychoanal, 73(Pt 1).
- 2- Kernberg, Otto F (2001). The suicidal risk in severe personality disorders: Differential diagnosis and treatment. J Pers Disord, 15(3).
- 3- Kernberg, Otto F (2009). Narcissistic Personality Disorders: Part 1, Psychiatric Annals, PsychiatricAnnalsOnline.com.
- 4- Levy, Kenneth and Ellison William (2011). A Historical Review of Narcissism and Narcissistic Personality, In: Kenneth N. Levy, William D. Ellison, Joseph S. Reynoso, The Handbook of Narcissism and Narcissistic Personality Disorder: Theoretical Approaches, Empirical Findings, and Treatments, Wiley Publish.
- 5- Schmidt, Ana (2019). Comparison of Kernberg and Kohut Theory of Narcissistic Personality Disorder, Turkish Journal of Psychiatry, No 30.
- 6- Tonkin, Marc and Fine, Harold (1985). Narcissism and Borderline States: Kernberge, Kohut and Psychotherapy, Psychoanalytic Psychology, 2 (3).